

به نام خداوند بخشنده و مهربان

نمایشنامه: عشق بی پایان

نویسنده: حدیث سیرجانیان

کاراکترها:

۱- کوروش

۲- ماندانا

۳- سهیل (دوست کوروش)

صحنه: درپلاتو. نور موضعی.

کوروش در حال نواختن و خواندن شعر غمناکی است و به ماندانا خیره شده است ... ماندانا پشت به او روی صندلی نزدیک و روبروی تماشاگران

نشسته است و در دستش گل‌هایی که دارد را پر پر
میکند و زیر لب چیزهایی زمزمه میکند

(سهیل وارد صحنه میشود)

-پسر تو که هنوز اینجا نشستی میدونی چقدر تو پلاتو ها و حیاط مجتمع دنبالت
گشتم... کوروش؟

-(سکوت)

-بلندشو الان بچه های تو سن رو باز اجرا دارن ... ببینم اصلا تو امروز چته
چرا دمقی

- چیزیم نیست تو برو من خودم یکم دیگه میام

- حالت خوبه؟

- اره داداش خوبم

-مطمینی؟

-مطمینم سهیل تو برو من خودم میام

-باشه داداش پس دیر نکنیا من منتظرتم(با حالت تردید خارج میشود)

-(سکوت)

(کوروش پشت سر ماندانا می ایستد)

- ماندانا

- بله عزیزم

- باز این چه قیافه ای به خودت گرفتی

- میگی چیکارکنم بزمنمو و برقصم(اه می کشد)

- اون هم به وقتش
- (کوروش گل ها را از ماندانا میگیرد و به روی سرش می ریزد)
- نکن ..نکن عزیزم نکن کوروش من الان حوصله ندارم
- ماندانا ؟
- سکوت
- ماندانا من با تو هستم ... الوووو
- خوبی
- من یا تو
- تو که نمیزاری من تو خلوته خودم باشم ... تو که همش منو اذیت میکنی
- عزیزم تو اینجا نشستی غصه چی رو میخوری
- خودت که بهتر از من میدونی پس چرا میپرسی
- چی رو
- همون موضوع ...
- وای خدایا بازم اون موضوع همیشگی ... ماندانا تو کی میخوای به حرف من گوش بدی اخه

-موضوع بی اهمیتی؟

- بی اهمیت نیست اما از نظر من هیچ چیزی به اندازه تو اهمیت نداره
- ولی این نظره توهه
- مگه جز من نظره کسیم مهمه ...
- خب اونا هم
- من دارم باهات زندگی میکنم نه اونا اینو هیچوقت فراموش نکن
- اما ...
- اما اگر و ولی نداریم فقط تو مهمی ... فقط تو
- دیوونه

- اره من دیوونه ام دیوونه ی تو... (میخندد)
شنیدی که میگن خوش بحاله دیوونه که همیشه خندونه

(هر دو با هم میخندند- ماندانا باز هم در فکر فرو میرود)

-ماندانا

-سکوت

- ماندانا حواست کجاست

-دلم شور میزنه

-اخه چرا

- یعنی میشه...

-میشه چرا نشه....

-شک داری؟

- نه اما.... اما از کنایه ها میترسم

-اخه مگه چیزی بهت گفتن که من بی خبرم

-نه از الان دلم شور شو میزنه همش میترسم...

-الهی کوروش فدای نمکای اون دلت بشه قربونت برم زندگی من نفسه

من

-بی مزه

-من یا تو

-لابد من؟

-نه استغفرالله این چه حرفیه خانم

-خانمم

-سکوت

-نفسم

-سکوت

-عسلم

-هوم

- همیشه امروز فقط واسم بخندی دلم واسه اون خنده هات یه ذره شده

- یعنی من بخندم مشکله ما حل میشه
- حل که نمیشه اما.....
-دیگه خسته شدم...
-ماندانا واقعا تو از من خسته شدی

- از تو نه عزیزم من فقط از این دنیای نامرد خسته شدم

-ماندانا؟

-جانم

- تا من رو داری غصه هیچی رو نخور باشه عسلم؟ به قوله شاعر که
میگه دایما یکسان نباشد حال دوران غم مخور

- هوم.... و این نیز بگذرد

-احسنت ... گذشت و میگذره و خواهد گذشت خودت که بهتر از
هرکسی میدونی تو چه شرایطه سختی به هم رسیدیم درست وقتی که هر
دوتامون نا امید شده بودیم همه چیز درست شد

-در ناامیدی بسی امید است پایان شب سیه سفید است

-ماندانا لبخند میزند)

-دیوونه چته به چی میخندی

-یاده روزای اول اشناییمون افتادم؟

- (با لبخند) خب؟

- هر روز تو این سالن بین ده پونزده نفر یواشکی هم دیگه رو دید میزدیم

- ههه ... اره یادته روزهای اول وقتی مقابله همدیگه دیالوگ هامونو میگفتیم تو از خجالت دست و پات میلرزید

- هههه ... تو چی که همش توپوق میزدی

- من؟

- نه من..... شما همیشه دیالوگ هاتو درست میگی عزیزم توپوق ها همش واسه منه

- بی مزه

- (میخندد) با مزه

(سکوت)

- ماندانا

- بله

- باز چی شد

- همیشه تو تصوراتم روزی رو تصور میکردم که برای بچمون از خاطرات اشناییمون تعریف کنم اما حالا.....

-من دیگه موندم با چه زبونی بهت بگم همچی درست میشه این دکتر جواب نداد
یه دکتره دیگه اون دکتره جواب نداد دکتره دیگه دوباره اون یکی جواب
نداد.....

-اه کوروش سرم درد گرفت اروم تر

-میشه دیگه به این موضوع فکر نکنی اصلا من بچه نمیخوام فقط و فقط
تورو میخوام

-اما خانوادت که این رو نمیگن

-خانوادم؟

-اره خانوادت..... میدونی تو این دوسال چقدر مستقیم و غیر مستقیم از
خواهرات و مادر حرف شنیدم....

- اوه ..اوه باز اینا خواهرشوهر بازی در آوردنبگو ببینم چی شنیدی که
اینقدر پکری

-چرا احتیاط نکردی .. تقصیره خودته بچه ات سقت شد ببین عروس خانم
کوروش تنها پسره این خانواده است دست بجنبونین دیگه

- عزیزم این که حرف خاصی نیست همه خانواده ها همین خواسته رو دارن این
ها فقط یه حرفه تو زیادی به این جریان حساس شدی و بزرگش کردی

- دستت درد نکنه ... حالا دیگه من حساس شدم و بزرگش کردم گوش کن
کوروش تو جای من نیستی و نمیتونی درک کنی تازشم مگه نشنیدی دکتر چی
گفت شاید سالیان سال بچه دار نشیم شایدم هیچوقت نت

-هیسیسیسی...

غمناکم و از کوی تو با غم نروم

جز شاد و امیدوار و خرم نروم

از درگه همچون تو کریمی هرگز
نومید کسی نرفت و من هم نروم

-مولانا؟

-نه

-سعدی؟

-نهههههه

-فهمیدم از حافظه؟

-نوچ

-مطمینم بابا طاهره

-نه عزیزم هیچکدوم از اینایی که گفتی نیست

- پس کیه

-خب دیگه بماند

-بگو دیگه ...

-بگم؟

-بگو

-بگم؟

-بگووووووووووووو

-حالا که اینجوری گفتی دیگه نمیگم

-کوروش اذیتم نکن بخدا قهر میکنم

- باشه بابا ... چرا قضیه رو سخت میکنی شعر از ابوسعید ابوالخیر بود

-کلیک تو هم خوب شعر بلدی هایادته اون روزهای اول واسه زدنه مخم

چقدر شاعری میکردی

-مگه مخم داشتی

- هه راستم میگی من اگه مخ داشتم زنه تو نمیشدم که ببند این همه خواستگار

-بدجنس....

-ماندانا.... عزیزم..... میشه چشمتو چندلحظه ببندی

-برای چی؟

-تو ببند

-ببین اگر این دفعه هم سره کاری باشه من میدونم و تو....کلاهمون بدجور میره تو هم

-نه به جانه خودت این دفعه سره کاری نیست باور کن

-خیلی خب حالا از ما گفتن بود(چشم هایش را میبندد)

-این چند تاس؟

-من که چشمامو بستم نمیدونم

-دروغ نگی ها

-باز کنم؟

-نه(کوروش به مناسبت تولد ماندانا برای او گردنبندی گرفته و او را به گردنش می اندازد)

-باز کنم؟

-نه

-اه کوروش تو که میدونی اصلا من تحمل ندارم

-خیلی خب حالا چشمتو اروم " اروم باز کن

-وایییییییی کوروش باورم نمیشه خیلی خوشگله تا حالا لنگه اش رو ندیدم

-ولی به خوشگلی خانمم نمیرسه ها گفته باشم

-عزیزم واقعا ازت ممنونم واقعا سوپرایز قشنگی بود

-عشقه زندگیم تولدت مبارک

-تو بهترین همسره دنیایی تو دنیا یه دونه ای... وایسا ببینم تو گفتی تولدم؟

-اره تولدت

-مگه امروز چندمه؟

-۵بهمن

-۵بهمن؟

-اره

(سکوت)

-وای ماندانا باز چپشده چرا همش میری تو فکر

-هیچی عزیزم امروز نوبته دکتر دارم داشتم فراموش میکردم خوب که

متوجه ام کردی

-دکتر؟! تو این روزه بارونی؟! اخه برای چی

- عزیزم منکه از قبل هواشناسی نکرده بودم ..بعدشم چیزه خاصی نیست

-مطمینی؟

-اره

-کوروش؟

-میشه همیشه همینجوری بمونی؟

-این چه حرفیه میزنی خانم خب معلومه تا ابد همینجوری باهات میمونم تا

آخرین نفس

ان به که به سودای تو بسپارم دل

ممکن ز تو نیست بر دارم دل

دل را بهر چه می دارم دل

گر من به غم تو نسپارم دل

-بابا شاعر ... بابا نویسنده... بابا بازیگر عاشقتم

-چه شد در من نمودانم

فقط دیدم پریشانم

فقط یک لحظه فهمیدم

که خیلی دوستت دارم.....

-میترسم کوروش

-ازچی

-جدایی

-ای خدا بازم رفت سر خونه اول

-تا وقتی که نبضم میزنه تا وقتی که زندمو و نفس میکشم من با تو ام اینو بهت

قول میدم

-قول

-قوووووووول

-اسمشو چی بزاریم؟

- تا اون موقع خدا کریمه... ولی اونموقع هم هر چی خانمم بگه همونه

-ساعت چنده؟

-شستم رو بنده

- اه.... اذیت نکن باید برم دکتر دیرم میشه ها بعد تو مقصری

- باشه بابا بزار نگاه کنم.....هشت و نیم

-خداکنه به موقع برسوم وگر نه باید کلی تو نوبت بشینم
-ماندانا

- جانم

-میشه یه اینبار رو بزاری باهات بیام؟
-نه

-خواهش میکنم جانم کوروش
-گفتم که نه قسم نده که اصلا خوشم نیاد
-چشم هرچی شما امر بفرمایید قربان

-پس من برم دیگهببین برگشتتی که میای خونه قبلش حتما بهم زنگ بزن

- اطاعت میشه قربان مواظب خودت باش

-خداحافظ

(نور میرود -افکت تصادف ماشین -کوروش به جای ماندانا نشست و گل هایی که در دست دارد پر پر میکند و زیر لب میخواند-ماندانا نوزادی در بغل دارد و پشت سر کوروش ایستاده)

-به خداحافظی تلخ تو سوگند نشد

که تو رفتی و دلم ثانیه ای بند نشد

لب تو میوه ممنوعه ولی لب هایم

هرچه از طعم لب سرخ تو دل کند نشد

با چراغی همه شب گشتم و گشتم در شهر
هیچکس ... هیچکس اینجا به تو مانند نشد
هرکسی در دل من جای خود را دارد (چشم هایش را میبندد)
جانشین تو در این سینه خداوند نشد
خواستند از تو بگویند شبی شاعرها
عاقبت با قلم شرم نوشتند ... نشد (چشم هایش باز میکند اما اثری از ماندانا نیست -
سهیل وارد صحنه میشود)
-بازم که بدقولی کردی
-بخشید ... تو فکر بودم مگه ساعت چنده
-ساعت ... ساعت ۹ بریم دیگه واسه اجرای فردا کلی خرید داریم
-بریم (با تردید اطرافش را نگاه میکند و هردو خارج میشوند)

پاییز ۱۳۹۷

تو چه دانی که چه ها کرد فراق با من؟
داند این "انکه ازین غم او را قدری
غم هجران تو ای دوست چنان کرد مرا
که ببینی شناسی" که منم یا دگری

(تقدیم به هر آنکس که حرفی از عشق و زندگی به من آموخت)

پ ا ن

شماره تماس با نویسنده ۰۹۱۷۰۱۵۷۴۲۳

(هرگونه کپی برداری از متن و اجرا بدون مجوز
نویسنده پیگرد قانونی دارد)